

سید محمد موسوی بجنوردی

موجبات سقوط ولایت قهری «قانونی»

(۱) - کفر ولی قهری:-

هریک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود در عرض یکدیگر مستقلاً ولایت قانونی دارند؛ ولی در صورتیکه پدر و یا جد پدری مولی علیه - طفل، مجنون، سفیه - کافر شود ولایت قانونی او ساقط می‌گردد، و در صورت کفر أحدهما دیگری به تنهایی ولایت قانونی دارد و ولایت خود را اعمال می‌کند، و نیازی به تعیین کسی دیگر که وظایف امور ولایت را انجام دهد نیست؛ و اما در صورت کفر هر دوی آنها حق ولایت قهری (قانونی) آنها ساقط می‌گردد و حاکم متصدی امر ولایت می‌شود، چون او - به فرموده رسول الله (ص) - ولي من لا ولي له^۱ است. فقهای عظام قدس الله اسرارهم مستند این سقوط را قاعده نفی السبیل

می‌دانند، و جهت روشنی مطلب مدارک و مستندات قاعده را مورد بررسی قرار می‌دهیم. الف - کتاب

آیه شریفه: *لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً*^۱

خداوند سبحان می‌فرماید: که درعالم تشریح و قانونگذاری هیچگونه حکمی و قانونی که موجب علو و سلطنت کافر بر مؤمنین و مسلمین باشد تشریح و جعل نشده است؛ چه درباب عبادات، معاملات، سیاسات، و غیرذلك.

بنابراین، هر حکمی که از ناحیه آن حکم، موجبی برای علو و سلطنت کافر بر مسلم باشد آن حکم از صفحه تشریح مرفوع است.

گروهی از محققان گفته‌اند: این نفی که در آیه شریفه آمده است به لحاظ تکوین است، بدین معنی خداوند سبحان درعالم تکوین چنین چیزی را تشریح نکرده است و همیشه مسلمانان بر دیگران تفوق و سلطه و سلطنت دارند.

لکن ظاهراً این آیه بیانگر این معنی نیست؛ بلکه شارع مقدس در مقام تشریح و قانونگذاری و بیان يك قاعده کلی در جامعه اسلامی است، بدین معنی هر حکمی، هر عقدی، هر معامله‌ای هر پیمانی هر قراردادی، که سبب علو کافر و استیلای کافر بر مسلم شود از صفحه تشریح مرفوع است؛ بنابراین آیه شریفه حکومت واقعی بر ادله اولیه دارد، مثلاً پدر یا جد پدری بر فرزندان خود ولایت دارد، اعم از پسر و دختر این ولایت را خداوند سبحان تشریح کرده است، ولی در صورتیکه پدر و یا جد پدری کافر باشند این ولایت منفی است چرا؟ چون ولایت يك نحو سبیل و علو ولي است نسبت به مولای خود.

بنابراین مساق آیه شریفه مثل مساق قاعده لاضرر و لاضرار و قاعده لاجرح است، یعنی همان‌طور که قاعده لاضرر و لاجرح بر ادله اولیه حکومت واقعیه تضیقاً درجانب محمول دارند قاعده نفی السبیل - که مؤدای آیه شریفه است - نیز هم از این حیث بر ادله اولیه حکومت واقعیه تضیقاً درجانب محمول دارد، که لباً نتیجه‌اش تخصیص و تقیید ادله اولیه است.

اگر گفته شود به قرینه آیه شریفه «فالله يحكم بينكم يوم القيامة» مراد از سبیل در «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» به معنای حجت است در روز قیامت، معنای آیه شریفه این می‌شود که کفار در روز رستاخیز هیچگونه حجتی نسبت به مسلمین و مؤمنین ندارند؛ بلکه حجت واضح در آن روز عظیم از آن مؤمنین است، و کفار هیچگونه حجتی ندارند.

و مؤید این معنی روایتی است از مولا امیر المؤمنین علیه السلام: «قال رجل يا امير المؤمنين ارأيت قول الله: ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا، و هم يقاتلوننا فيظهرون و يقتلون؛ قال له على عليه السلام: ادنه ادنه ثم قال عليه السلام: فانه يحكم بينهم يوم القيامة، ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا. همچنین روایت دیگر از ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، که سؤال می‌کند از ابن عباس آن روز چه روزی است؟ ابن عباس می‌گوید: ذلك يوم القيامة، و أما السبيل في هذا الموضع فالحجة. مفسرین دیگر نیز همین معنی را تفسیر کرده‌اند.

لکن پاسخ ما بر این اشکال آنست که منافات ندارد که این آیه شریفه راجع به روز قیامت از کفار علیه مسلمانان نفی حجت کند اما نسبت به جهان هستی و احکامی که، در این دنیا هست چطور؟ ما مدعی هستیم آیه شریفه راجع به احکام شرعی است؛ بنابراین، ظاهر لفظ این است که در مقام تشریح و قانونگذاری است.

ب - سخن پیغمبر اکرم (ص)

که فرمود: الاسلام يعلو و لا يعلى عليه و الكفار بمنزلة الموتى لا يحجبون ولا يورثون^۱.

این روایت نزد اصحاب معروف و مشهور است، و ادله حجیت خبر واحد شامل این روایت می‌گردد، گرچه این روایت مسند نیست و تمام سلسله سندش امامی نیستند لکن ما وثوق به صدور می‌خواهیم، و هنگامی که بزرگان از فقهای عظام ما از متقدمین امثال صدوقین و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی

۱ - وسائل الشیعه - ج ۱۷ - باب ۱ از ابواب موانع الارث - ج ۱۱.

(قدس الله اسرارهم) و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند، و روایت تلقی به قبول شده است و نزد همه مشهور است و این معنی سبب پدید آمدن وثوق به صدور است.

ظاهر حدیث شریف با توجه به قرائن حالیه‌ای که در خود روایت هست آن است که پیغمبر اکرم (ص) در مقام تشریح و قانونگذاری است، بدین معنی خداوند سبحان درعالم اعتبار و تشریح علوی به مسلم عطا فرموده است، و این علو غیر از مقامات و درجات معنوی است که هر مسلمی واجد آن هست، اصولاً در مقام تشریح و قانونگذاری اگر علوی به مسلم بخشیده شده است در حیطة قانونی این معنی اعتبار شده است.

در واقع شارع مقدس نمی‌خواهد اخبار از يك امر واقعی بکند، بلکه در حیطة قانونی سخن می‌گوید، بدین معنی احکام شرعیه اعم از عبارات و معاملات و سیاسات نمی‌تواند موجب برتری کافر بر مسلم گردد.

و روایت: الاسلام یعلو و لا یعلی علیه به دو جمله بر می‌گردد، يك جمله اثباتی و يك جمله سلبی، جمله ایجابی می‌گوید «الاسلام یعلو» و جمله سلبی آن هم «ولا یعلی علیه» است. مفاد جمله اولی که همان جمله موجب باشد، یعنی سیستم قانونگذاری در اسلام رعایت برتری مسلمانان بر کفار است، و در راستای آن جمله سلبیه می‌گوید: کفار بر مسلمانان برتری ندارند.^۲

ج - اجماع علماء و نقد آن

شهید ثانی (قده) می‌فرماید: اصحاب همگی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که در اسلام هیچ‌گونه حکمی و قانونی تشریح نشده که موجب سلطه و برتری کافر بر مسلم گردد. که از جمله آن ولایت ولی کافر بر مولی علیه مسلم است.^۳ اما این اجماع، يك اجماع اصولی محسوب نمی‌شود تا اینکه بتوان از آن کشف قطعی از رأی معصوم (ع) کرد، بلکه این اجماع، اجماع مدرکی است و قهراً اعتباری ندارد.

۱- بر همین اساس اصل یکصد و پنجاه و سوم تدوین شده است: هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور شود ممنوع است.

۲- مسالك - ج ۱ - کتاب النکاح ص ۲۶۷.

البته تسالم اصحاب ثابت است مبنی بر اینکه هر حکمی که موجب برتری کافر بر مسلم گردد آن حکم از صفحه تشریح مرفوع است.

با توجه به ادله فوق روشن شد که پدر و یا جد پدری کافر بر فرزند صغیر مسلم ولایت ندارند. ولی در جاییکه مولی علیه کافر باشد کفر ولی مانع از ولایت او نمی‌گردد. زیرا اطلاق ادله ولایت شامل این مورد می‌شود.

شیخ طوسی (قده) می‌فرماید: ولی کافر فقط می‌تواند کافر باشد، پس اگر مولی علیه دو ولی داشته باشد که یکی از آنها کافر و دیگری مسلمان باشد، ولی او منحصراً شخص کافر است. به دلیل کلام خداوند سبحان که می‌فرماید: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ^۱ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ^۲** ظاهر آیه دوم دلالت بر ولایت مؤمنین بر یکدیگر دارد، پس درجائیکه مولی علیه کافر باشد، ولی مسلمان بر او ولایت ندارد که ظاهر آیه اول این مطلب را تأیید می‌کند.^۳

لکن بنظر می‌رسد ولایتی که در آیه اول مذکور است ولایت اصطلاحی نیست، بویژه مفاد آیه شامل اشخاص کبیر و صغیر می‌گردد.

بازگشت ولی قهری به اسلام

آیا در صورت بازگشت ولی قهری به دین اسلام ولایت او نیز بر می‌گردد یا نه؟ شهید ثانی (قده) می‌فرماید: ولایت مرتد قابل برگشت نبوده، و علت آن این است که او نمی‌تواند مجدداً به دین اسلام برگردد زیرا توبه مرتد فطری ظاهراً پذیرفته نخواهد شد.^۴ لکن تحقیق آنست که توبه مرتد فطری حقیقاً پذیرفته می‌شود و قهراً ولایت وی نیز بر می‌گردد.

۲- حجر ولی قهری:

حجر به فتح «حاء» و سکون «جیم» بمعنای منع و بازداشتن است. و

۱- سوره انفال آیه ۷۳.

۲- سوره براءة آیه ۷۱.

۳- کتاب المبسوط - ج ۴ - کتاب النکاح - ص ۱۸۰.

۴- کتاب الروضه البهیة ج ۸ کتاب الموارث - ص ۳۰.

در اصطلاح فقهاء و حقوقدانان آن است که شخص را از تصرف در مال و حقوق مالی اش باز می‌دارد و برای آن شرایط و خصوصیات است. و طبق ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی: اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

۱- صغار

۲- اشخاص غیر رشید

۳- مجانین

محجور بودن پدر و جد پدری نسبت به بند اول منتفی است، و نسبت به بند (۲) و (۳) چنانچه پدر و یا جد پدری به علت سفه و یا نقص عقلی محجور گردد مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد:

الف: سفاهت ولی قهری

در صورتیکه پدر و یا جد پدری بر اساس سفاهت محجور گردد ولایت او ساقط می‌شود، زیرا سفیه عبارت است از کسیکه تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلائی نباشد و بر همین اساس از تصرفات مالی ممنوع می‌باشد. و بنابراینچه که گذشت فلسفه از ولایت حمایت از منافع مولی علیه و انجام اعمالی است که به ضرر او تمام نشود. علیهذا در زمانیکه ولی قهری شایستگی اداره اموال خود را ندارد بطریق اولی از تصرف در مال غیر ممنوع خواهد بود و قهراً ولایت او ساقط می‌گردد، و لازم است وظیفه نگهداری و سرپرستی از اموال مولی علیه را به دیگری واگذار کرد.

و به قول شیخ طوسی و محقق حلی (قدهما) در صورتیکه پدر و یا جد پدری هر یک به تنهایی محجور شوند، دیگری به تنهایی عهده دار وظایف می‌گردد. و چنانچه مولی علیه پدر و یا جد پدری لایقی نداشته باشد این وظیفه به قیم واگذار می‌گردد.^۱

و مواد ۱۱۸۲ و ۱۱۸۵ قانون مدنی منطبق با نظر شیخ طوسی و محقق حلی (قدهما) می‌باشد.

بازگشت ولایت ولی قهری

هرگاه علت سقوط ولایت زائل و منتفی شود ولایت ولی قهری نیز بر می‌گردد. علت برگشت ولایت قهری از آنجا است که ولایت وی ذاتی بوده و براساس جعل الهی برقرار شده و مبتنی بر قرابت و خویشاوندی است، و این معنی همواره دائمی و زوال‌پذیر نیست. بعلاوه عود ولایت ولی قهری به نفع مولی علیه می‌باشد. بجهت اینکه براساس فطرت عطوفت و محبت وی از دیگران بیشتر است.

مضافاً اینکه جعل ولایت از برای پدر و جد پدری بنحو قضیه حقیقه است، و قهراً فعلیت حکم تابع ثبوت موضوع است، و هرگاه حدوث عوارضی که مانع فعلیت ولایت قهری شده‌اند منتفی و زائل گردند. ولایت او نیز فعلی خواهدگشت.

ب: جنون ولی قهری

در صورتیکه پدر و یا جد پدری هرکدام دیوانه شوند ولایت مختص به دیگری می‌گردد. و چنانچه هر دوی آنها صلاحیت نداشته باشند قیمی برای مولی علیه معین می‌گردد. جنون بر دو قسم است: جنون دائمی، جنون ادواری.

۱- جنون دائمی که آنرا اطباقی «بکسر همزه» نیز گویند جنونی است که همیشه در شخص موجود است، یعنی گاه موجود و گاه معدوم نمی‌گردد.

۲- جنون ادواری جنونی است که همیشگی نیست، بلکه هرچند زمانی برای مدتی مانند چندین ساعت یا چندین روز یا چندین ماه در شخص پدید می‌آید و سپس بحالت عادی بر می‌گردد و عاقل می‌شود و این وضعیت تکرار می‌گردد.

در صورتیکه جنون پدر و یا جد پدری همیشگی باشد شکی نیست که ولایت آنها ساقط می‌شود و برای او قیم معین می‌شود. اما هرگاه جنون ولی قهری دائمی نباشد آیا باز هم ولایت او ساقط می‌گردد و یا اینکه لازم است منتظر بهبودی وی بود. علامه حلی (قده) میفرماید: و اما الجنون فان كان جنونه منقطعاً فالأقوی انه حال انفصال جنونه تثبت ولایته و تزول بتجدد الجنون و هواصح وجهی الشافعیة، لانه یشبه الاغماء فهو كالعاقل.^۱

و اما جنون که یکی از اسباب سقوط ولایت است، هرگاه جنون ادواری باشد، اقوی این است که در زمانی که دیوانه نیست ولایت ثابت است، ولیکن در صورتیکه مجدداً جنون برگردد ولایت او نیز زائل می‌شود.

شافعیه در اینجا دو وجه ذکر کرده‌اند که این وجه یعنی برگشت ولایت اصح است، زیرا جنون ادواری همانند بیهوشی است.

آنچه که مسلم است، دیوانه چون دارای اختلال اعصاب دماغی است قادر نیست قصد نماید و انشاء کند. و همچنین تشخیص آثار و عواقب آنرا نمی‌تواند بدهد. بنابراین تنها از تصرفات مالی ممنوع نیست بلکه از کلیه تصرفات مالی و غیر آن ممنوع است. اما در زمانی که افاقه پیدا کرده باشد دلیلی بر حجر و ممنوعیت وی وجود ندارد، زیرا در آن موقع عاقل می‌باشد حقیقه.

بنابراین تصرفات مالی آنها نافذ است و می‌تواند علاوه بر اداره اموال خود و دارائیهای مولی علیه را نیز رسیدگی و منعی از این کار وجود ندارد. بر همین اساس ماده ۱۲۱۳ قانون مدنی تدوین شده است: مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون نمی‌تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنماید. . .

والحمد لله رب العالمین